

قصه یک شکلات فراموش نشدنی

زهرایازده سال بیشتر ندارد. با اینکه سن کمی دارد، کارهای بزرگی کرده است و اولین باری که به حرم آمده، شش سال داشته است. زهرادر مسابقات دعاخوانی دو باررتبه اول را آورده است، سابقه اجرا دارد و در خیلی از مراسم ها دکلمه هم می کند.

● زهرایان کدام قسمت حرم را بیشتر دوست داری؟
ضریح آقا امام رضا^(ع) را خیلی دوست دارم. یعنی وقتی نزدیک ضریح می شوم، چشم هایم اشکی می شود و قلبم خیلی آرامش می گیرد.

● زیباترین خاطره ای که از آمدن به حرم داری چیست؟
اولین بار که به حرم آمدم، کلاس اول بودم، همراه خانواده ام داخل یکی از صحن ها قدم می زدیم که یکی از خادم ها آمد مرا بغل کرد و گفت: عجب دختر خانم زیبایی، چقدر حجاب شما قشنگ است. مرا بوسید و یک شکلات به دستم داد. این خاطره ای هست که هیچ وقت فراموش نمی کنم و از یادم نمی رود.

اینجا خستگی ندارد

نرگس نوزده سال دارد، لبخند روی صورتش احساس آرامش خوبی به مخاطبش می دهد. می گوید سالی یک بار حتما به مشهد می آید، حالا برای پیاده روی ۱۴۸م (ایام شهادت امام رضا^(ع))، یا از طریق اردو یا همراه خانواده. می گوید تمام صحن های حرم را بلد است و وقتی با خانواده می آید کمی از آن ها فاصله می گیرد تا حال و هوای معنوی بیشتری را دور از جمع احساس کند.

● نرگس جان از آمدن به مشهد و این سختی مسیر مخصوصا زمانی که برای پیاده روی می آیی خسته نشده ای؟
مگر می شود خسته شد از این بارگاه ملکوتی؟ هر بار می رسم خیلی خوش حالم و احساس غرور می کنم که اقادوباره مرا طلبیده است. با دیدن گنبد اشک توی چشم هایم حلقه می زند و تمام حاجت هایم را مدنظر می آورم و در انتظار برآورده شدنش می نشینم.

● آیا تا به حال معجزه ای برایت رخ داده است که احساس کنی آقا صدایت را می شنود و دعایت به شکل معجزه آسایی برآورده شود؟

یک بار وقتی کودک بودم، از لایه لای حرف های بزرگ ترها فهمیدم کار پدرم به مشکل خورده است، همان زمان هم برای سفر زیارتی راهی مشهد شدیم. وقتی به حرم رسیدیم برای کار پدرم دعا کردم و خوب یادم است که به شکل معجزه آسایی کارش درست شد و شرایط زندگی مان تغییر کرد. این است که می دانم امام رضا^(ع) صدای مرا می شنود و دعایم بی جواب نمی ماند.

● نظر خانواده و بستگان درباره سفرت چیست؟

به من می گویند برایشان دعا کنیم، تماس می گیرم با همه آن هایی که حاجتی دارند تا اگر حرفی هست بزنند، البته در حد توانم سوغاتی هم می خرم، مخصوصا برای خواهر و برادر کوچک تر از خودم چون لطف سفر به سوغاتی اش است دیگر.

با عشق به علی بن موسی الرضا (ع) به جاده زدیم

برای اینکه ماجرای سفر پر از احساس این دختران را به مشهد بدانیم، با مسئول گروه شان به صحبت نشستیم تا از نحوه برگزاری این اردو و جمعیت بیست نفره دخترانی که به همراه آورده اند، آگاه شویم. معصومه جدینی، سرپرست گروه و معاونت بسیج مسجدی در سبزوار است.

● از اینکه باعث جمع شدن این گروه هستی و برای این دختران چنین خاطره فراموش نشدنی را رقم می زنی چه احساسی داری؟

واقعاً احساس خیلی خوبی است. با بچه های یکی می شویم حرف هایشان را می شنویم، از خودشان و زندگی شان درد دل می کنند کلا کنار این دختران بودن احساس آرامش و صف ناپذیری به همراه دارد، وقتی که می دانی داری کاری درست انجام می دهی که تأثیر مثبتی در زندگی این دختران و بعدها در جامعه خواهد داشت.

● فعالیت هایی که در مسجد برای این دختران انجام می دهید چیست؟

اول اینکه به حرف های این بچه ها گوش می دهیم و بنا بر نیازشان کلاس هایی برگزار می کنیم، مادر مسجد دار القرآن داریم، کلاس زبان، کلاس ریاضی و کلاس های پایه ای که باعث تقویت بچه ها شود هم برگزار می کنیم.

● مسئولیت این سفر برای شما سنگین نیست؟
آوردن این همه دختر و مدیریشان بالاخره از غذا خوردن تا حتی زیارت بردنشان برنامه ریزی خاصی می خواهد.

نه. اصلاً و ابداً سخت نیست. در واقع چیزی که برای من آسانش می کند عشق است. اگر به این کار عشق داشته باشی این دختران را مانند فرزند خودت می دانی و سعی می کنی به آن ها مانند بچه خودت رسیدگی کنی. برای همین پذیرش این مسئولیت کار سنگینی برای من نبود و می دانستم که از عهده اش برمی آیم.

● بچه های گویند ما وقتی به این سفر می آییم مثل یک خانواده هستیم، می گویند حتی وقتی جلسات هفتگی در مسجد داریم از این جلسه تا جلسه بعد دلتنگ هم می شویم این احساس امنیت و هم بستگی از کجا می آید؟
بیشتر مربی حلقه شان خیلی با آن ها صمیمی است، بچه ها با او درد دل می کنند و حتی مسائل شخصی شان را در میان می گذارند. بعضی از بچه ها آن قدر احساس نزدیکی می کنند که او را ماما صدا می زنند. کلاً تفکر ما این است که بچه ها را به همدیگر نزدیک کنیم تا یک دوستی و رفاقتی بینشان شکل بگیرد و بتوانند کمک حال هم باشند.

● احساس شخصی خودتان وقتی که به حرم می رسید و وارد حرم می شوید چیست؟

احساس سبکی می کنم مخصوصاً که همراه این دخترها مان پا به حرم آقا می گذاریم، بعضی هایشان ۷، ۶ سال است حرم نیامده اند. دیدن این شوق زیارت در آن ها قلب ما را پر از آرامش می کند. من خودم عاشق پنجره فولاد هستم و برایم زیارت از پشت پنجره فولاد احساس بسیار خوبی دارد.

زمانی که اشک در
چشمان خودم
حلقه زد زمانی بود
که صدای گریه و
بغض پدر و مادر مرا
از پشت تلفنی که
رو به گنبد طلای
آقا بود شنیدم و
این زیباترین خاطره
سفرم شد.

